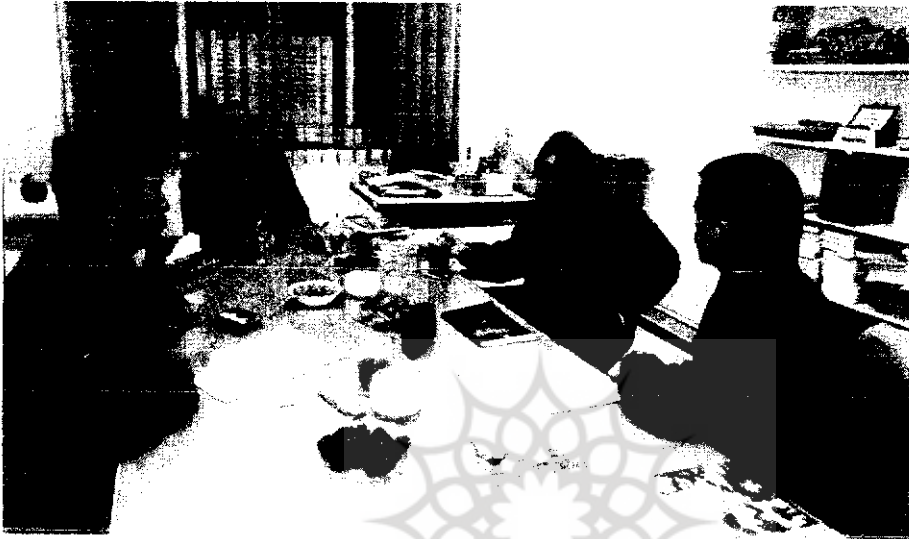


متون کهن مقدس نیستند!



ابراهیم اقلیدی
شهرام رحیب‌زاده
محمد شریعتی

محمد شریعتی برگزار شده است. هر یک از این دوستان، در زمینه ارائه متون کهن به نسل امروز، تجربه‌هایی پشت سر دارند.

است. ضرورت‌های پرداختن به این متون، رویکردها و آفت‌های ناشی از آن، موضوع میزگردی است که با حضور ابراهیم اقلیدی، شهرام رحیب‌زاده و

بازنویسی و بازآفرینی متون کهن، از دغدغه‌های مهم دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان و به خصوص، متولیان رسمی این ادبیات

مطرح می‌شود. از آقای اقلیدی شروع می‌کنیم که قبل از روشن کردن ضمیمه، گرم صحبت شده بود. اقلیدی: شما گفتید چه ضرورتی دارد که ادبیات کهن، ادبیات کلاسیک را مطرح کنیم؟ پژوهشنامه: و اگر ضرورت دارد، از چه زاویه‌ای باید به آن بپردازیم؟ در واقع، چه رویکردی به این آثار داریم؟ اقلیدی: خوب، لابد همین ضرورت است که باعث می‌شود شما این موضوع را مطرح می‌کنید و یا لاقول، این جمع را دعوت کنید که بیایند و حرف بزنند.

پژوهشنامه: برای شروع، شاید بد نباشد در ضرورت این موضوع، یعنی طرح متون کهن برای کودکان و نوجوانان امروز صحبت بکنیم. چه ضرورتی دارد که ما به متون کهن بپردازیم؟ چه ضرورتی دارد که بچه‌های امروز ما با متون کهن آشنا بشوند؟ یا چه رویکردی به این متون می‌پردازیم؟ آیا رویکردمان صرفاً زیبایی‌شناسانه است و می‌خواهیم از منظر زیبایی، این متون را طرح کنیم و یا اهداف دیگری داریم؟ اگر از این جا شروع کنیم، بعد مفاهیم دیگری مثل بازآفرینی و بازنویسی هم خود به خود

اقلیدی: وقتی بازنویسی می‌کنیم، چه چیزی از دست می‌رود؟ در هر اثر هنری، فرم بسیار مهم است و از دست رفتن فرم، به از دست رفتن پیام و اصولاً کل اثر می‌انجامد. از آفت‌ها و آسیب‌های این جور بازنویسی‌ها یک جور استریلیزه کردن و پاستوریزه کردن ادبیات است.

پژوهشنامه: نه، دربارهٔ عدم ضرورت هم می‌توانید صحبت کنید!

اقلیدی: خب، ما خیلی دلیل داریم. هر کسی دوست دارد گذشته‌اش را و تاریخش را بشناسد. ادبیات را بشناسد. به حکم عقل، عقل سلیم، این طبیعی است و در همه جای دنیا هم هست و از قدیم هم بوده. منتهی در قدیم، ظاهراً این مشکل را نداشتیم. به یک معنا، این گسست و تفسیم‌بندی و این جور مقوله‌بندی مردم و آدم‌ها و جدا کردن و منزوی کردن بخشی از آن‌ها به عنوان کودکان، بخشی به عنوان نوجوانان، بخشی به عنوان بزرگسالان و امثال این‌ها مطرح نبود. حالا خوب و بدش را کار نداریم. به هر حال، خود من که حالا بالای ۵۰ ساله‌ام، می‌روم و مثلاً گلستان یا کلیات سعدی را برمی‌دارم و برای بچه‌ها خلاصه می‌کنم. البته، این‌ها خلاصه بردار نیست. در قدیم، بچه‌ها نیاز نداشتند خلاصه شاهنامه را بخوانند. آن را همین جور که بود، می‌خواندند یا گلستان سعدی، هزار و یک شب و بسیاری از این کتاب‌ها را، منتهی به نظر می‌رسد که انگار نوجوان ما اقبالی به آثار کهن ادبی ندارد و این، فقط در ایران نیست. در همه جای جهان است؛ چرا که ما می‌بینیم آن‌ها بازآفرینی و بازنویسی، خیلی زیاد دارند. حتی بازگویی هم زیاد دارند. احساس می‌کنیم که نوجوان ما مثل نوجوان قدیمی که می‌رفت مکتب‌خانه و با کتاب، با قرآن شروع می‌کرد و بعد به گلستان و کتاب‌های دیگر می‌رسید، الان و در دوره جدید، با این مسائل و این ساز و کارهای جدید، ادبیات کلاسیک و ادبیات کهن فارسی جاذبه‌اش را برای مخاطب نوجوان و احتمالاً جوانان ما از دست داده. بنابراین، مثل

غربی‌ها که این کار را می‌کنند، ما هم می‌آییم و شروع می‌کنیم به ساده‌کردن این متون. فکر می‌کنم همین ضرورت کافی باشد.

پژوهشنامه: رجب زاده: اساس همین است که آقای اقلیدی گفتند. حالا اگر بخواهیم بعضی جنبه‌های جزئی‌تر کار را هم بررسی کنیم، باید به تفاوت‌های مهم زمانه خودمان و دورانی که فرضاً تدریس زبان فارسی در مکتب‌خانه‌ها با گلستان سعدی شروع می‌شد، بپردازیم. مثلاً یکی از تفاوت‌ها این است که در زمانه ما شاید حوصله‌ها برای خواندن مقداری محدودتر است. سابق بر این، پدران ما می‌نشستند شاهنامه را با کمال آرامش، از ابتدا تا انتها می‌خواندند؛ مثلاً وی را کامل، می‌خواندند. ولی امروزه روز، جوانان ما ظاهراً چنین حوصله‌ای ندارند که همهٔ این‌ها را کامل بخوانند. در عین حال، مظلوم و حجیم بودن این آثار و فاصله‌ای که زبان آن‌ها با زبان روزمره ما دارد، بی تأثیر نیست. بسیاری از این‌ها، خواه ناخواه، از نظر جوانان دور می‌ماند و نوجوان و جوان ما ترجیح می‌دهد که سراغ چنین متونی نرود؛ زیرا ارتباط گرفتن با این‌ها در مقایسه با آن چیزهایی که به زبان روزمره خودش نوشته می‌شود، برایش دشوارتر است. این فاصله باعث می‌شود قسمت عظیمی از پیشینه ما از نظر نسلی که نسل امروز و نسل آینده ما است، دور بماند. شاید این بدیهی باشد که ارتباط نسل‌ها و دریافت میراث نیاکان، پدیده‌ای است که همه در مورد آن متفق‌القولند و فوایدش بیش از آن است که ما بخواهیم آن‌ها را بشماریم. عرب‌ها هم می‌گویند کسی که قدیم ندارد، جدید ندارد. به تعبیری، اگر گذشته‌ای در کار نباشد،

آینده‌ای هم نیست. این موضوع، وقتی وارد حوزه نقد می‌شود، به مقوله ارتباط سنت و مدرنیسم می‌رسیم که برای خودش دامنه خیلی وسیعی پیدا می‌کند. برای مثال، آدنیس، رساله دکترایش را به همین ارتباط سنت و مدرنیسم اختصاص می‌دهد و بحث مفصلی در این باره می‌کند. من احساس می‌کنم یک طرف قضیه، همین است؛ همین که خواه ناخواه، به دلیل قواصلی که ایجاد شده و تغییراتی که به طور طبیعی در زندگی امروز ما پدید آمده، بین نسل امروز با متون کهن فاصله‌ای ایجاد شده که می‌توان به نوعی آن را کم کرد. ببینید، تحولاتی که در عرصه اجتماع پیش می‌آید، خواه ناخواه، تأثیرات خودش را در عرصه زبان هم به خوبی نشان می‌دهد. فاصله بین زبانی که پیشینیان ما از آن استفاده می‌کردند و زبان امروزی ما آشکار است و این فاصله هرچه بیشتر شود، ارتباط گرفتن با گذشته هم دشوارتر می‌شود. بنابراین، ما به حلقه‌های واسطی برای پیوند دادن این‌ها نیاز داریم. اگر می‌گوییم شناخت گذشته برای بنای آینده ضروری است، نمی‌خواهم بگویم که هرچه از پیشینیان مانده، خوب و عانی است. طبیعتاً ذهن خلاق و نقاد امروزی، هرچیزی را که از گذشته به او رسیده، درست نمی‌پذیرد. با وجود این، برای تشخیص سره از ناسره، ابتدا باید ارتباطی باشد تا بتوانیم ببینیم چه بخشی از آن چه از پیشینیان به دست ما رسیده، به کارمان می‌آید و چه بخشی از آن، دیگر به کارمان نمی‌آید. اگر ارتباطی بین ما و گذشته‌مان نباشد و نوجوان امروزی نتواند با گذشته خودش ارتباط برقرار کند و آثار ادبی باقی‌مانده و متون کهن در اختیارش نباشد و به تعبیری، نتواند با آن‌ها رابطه بگیرد، خواه ناخواه، همان اندازه که احتمالاً از نکاتی نور می‌ماند که باید آن‌ها را کنار بگذارد و می‌شود بر آن خرده گرفت، از مزایا و محاسنی هم که در دانش و میراث فکری فرهنگی پیشینیان وجود دارد، بی‌بهره می‌ماند. هر

نوع نقدی، موقوف به برقراری این ارتباط است و من فکر می‌کنم ضرورت طرح متون کهن برای نوجوانان، در اصل، به همین ارتباط بین کهنه و نو برمی‌گردد.

اقلیدی: البته، نکته‌ای وجود دارد که نمی‌دانم نظر شما و دوستان دیگر در این مورد چیست؟ امروز رویکردی افراطی به بازآفرینی متون کهن دیده می‌شود. می‌خواهم بگویم نوعی «حقتنه کردن» است. متأسفم که این واژه را به کار می‌برم، ولی وقتی می‌گویم حقتنه کردن، یعنی به زور به خورد مخاطب دادن...

پژوهشنامه: آقای اقلیدی، اجازه می‌دهید در مورد این موضوع، به طور مستقل بحث کنیم؟

اقلیدی: می‌خواهم بگویم که ما به هر حال، از فرهنگ جهانی می‌ترسیم و بسیاری از آثار را نمی‌توانیم مطرح کنیم. بنابراین، بحث یک مقدار سیاسی است و دولتی و حکومتی.

رجب‌زاده: این نکته را باید موقع نقد این شکل رایج رویکرد به متون کهن بررسی کنیم. ابتدا باید ببینیم در مورد ضرورت این امر، حرف دیگری هست یا نه؟ بعد ببینیم وضع موجود رویکرد به متون کهن چگونه است، چه انگیزه‌هایی، چه دلایلی و چه شیوه‌هایی دارد. این بحث، صد در صد قابل طرح است.

شرعی: من در اصل، دغدغه‌ام شاهنامه فردوسی است. عصر ما هم عصر رسانه‌های تصویری است و جوانان ما کمتر گرایش دارند به سراغ شاهنامه بروند و اگر هم بروند، تجربه‌ای که من داشتم، این طور بوده که ۱۰ صفحه، ۲۰ صفحه می‌خوانند، خسته می‌شوند و می‌گذارند کنار. من به این نتیجه رسیدم که بزرگسالان ما هم شاهنامه نمی‌خوانند. درست است که از فردوسی تعریف می‌کنند و می‌گویند شاعر بزرگی است، ولی این دلیل نمی‌شود که فکر کنیم مردم شاهنامه می‌خوانند. تجربه نشان می‌دهد که هنوز بسیاری از

بر پایه‌های فرهنگ ملی استوار است. ما اگر فرهنگ خودمان را ندانیم، نمی‌توانیم کار تازه و جدیدی ارائه دهیم. این یک مطلب و مطلب دوم، موضوع زبان است؛ زبان فارسی، من واقعاً متأثر می‌شوم از این که هیچ کس نمی‌داند «روزگار سپنج» یعنی چه؟ می‌گویند روزگار عاریتی، من دنبال این لغت رفتم و دیدم که ریشه‌اش، همان «پک» است که ما از این «پاک» را داریم و «پوک»، حتی می‌گوییم که جیب من پاک است؛ سپس به پنچ و فنچ بدل شده است. به معنای تو خالی. بعد یک پیشوند «س» می‌گیرد، به معنای سراسر و می‌شود سراسر پوک و تو خالی. اسفنج هم از همین ساخته شده، ما به جای «وصیت»، کلمه «اندرز» را داریم که به کار نمی‌رود یا کم به کار گرفته می‌شود. وقتی فردوسی می‌گوید: «بیر آن بادبایان آخته زهار»، خیلی‌ها فکر می‌کنند که «زهار» یک کلمه عربی است. در صورتی که ما از آن، زهش به معنی زایش بیچه و زهدان به معنی بیچه‌دان را داریم. اصلاً «زه» به معنی بیچه است. الان ما استعمال نداریم، یک سری لغات زبان فارسی، واقعاً دارد از بین می‌رود. من دغدغه زبان فارسی را هم دارم. نکته دیگر، اساطیر زیبایی است که ما داریم. این اساطیر امروز هم برای نسل نو ما بسیار آموزنده است؛ مخصوصاً به لحاظ اخلاقی. شما همین داستان «سیاوش» را در نظر بگیرید که سمبل پاکدامنی و صلح است. جنگ میهنی «پیشن» را در نظر بگیرید. در این جنگ، «گرامی» را داریم؛ یک جوان ۱۵ ساله که وقتی درفش ایران به زمین می‌افتد و سپاه فرار می‌کند، او می‌رود درفش را برمی‌دارد. دشمن دست‌های این جوان را قطع می‌کند و بعد او درفش را به دندان می‌گیرد و شهید می‌شود. من دلم می‌خواهد نوجوان‌ها و جوان‌های ما درس میهن‌پرستی بگیرند. این کارها برای دفاع از میهن، زبان و فرهنگ ما باید انجام شود. من مجموع این‌ها را می‌بینم. کار من در نمایشنامه‌های شاهنامهک بیشتر بازساخت بوده. یک ساخت جدید

روش‌فکرهای ما فکر می‌کنند که اسفندیار، ایرانی نیست. وقتی می‌گوییم ایرانی است، تعجب می‌کنند و جا می‌خورند. چرا؟ این نشان می‌دهد که اغلب مردم، شاهنامه را، جز آن چه در کتاب‌های درسی است، نمی‌خوانند. دلم می‌خواست نسل جوان ما و حتی جوانان جهان این شاهکار بی‌نظیر را ببینند و بخوانند همان طور که امروز، شکسپیر متعلق به ماست، فردوسی هم می‌تواند مال همه مردم دنیا باشد. من دغدغه جوان‌های کشورهای خارجی را هم دارم. شاهنامه فردوسی، علاوه بر این که یک اثر ملی است، به نظر من، یک اثر جهانی هم به حساب می‌آید. حالا من چه می‌توانستم بکنم؟ خوب، روی شاهنامه کار زیاد شده بود. عده‌ای شاهنامه را منثور کرده بودند. من دیدم شاهنامه‌ای که به نثر نوشته می‌شود، تقریباً فردوسی و زبان فردوسی در آن حذف می‌شود. از طرفی، شکل کار هم خیلی مهم است. شکی نیست که جوان‌های ما امروز به فرم‌های تازه گرایش دارند. دیگر این که شاهنامه پر برگ و حجیم است و ما مجبور نیستیم این‌ها را همان طور که هست، بیاوریم. من آمدم و ضمن حفظ وزن، اول داستان‌ها را انتخاب و خلاصه کردم که شد هفده داستان دراماتیک به شکل هفده کتاب که یک نوجوان می‌تواند هر کدام را در ۲ ساعت بخواند. یعنی کل شاهنامه را در ۴۰ ساعت می‌تواند بخواند و خسته نشود بگذارد کنار. دوم، آن حالت تکرار فعلون فعلون فعلون که یک‌نواخت و خستگی‌آور است، تبدیل شده به دیالوگ‌هایی کوتاه و بلند که متن را از حالت یک‌نواختی درمی‌آورد. سوم این که این‌ها را تبدیل کردم به نمایشنامه که دانش‌آموزان، بتوانند در مدارس و دانشگاه‌ها اجرا بکنند.

پژوهشنامه: یس تا حدوی، انگیزه‌ها و ضرورت‌های کارتان روشن شد.

شریعتی: یکی دیگر از انگیزه‌های من، مسئله فرهنگ ملی است. به نظر من، فرهنگ جهانی،

رجب زاده: با توجه به این که در آموزش و پرورش ما نوعی نگرش تعلیمی حاکم است، خواه ناخواه پاره‌ای از متون، از حوزه انتخاب آن‌ها کنار خواهد رفت؛ چون با دیدگاه‌های تعلیمی آن‌ها جور در نمی‌آید.

که نسل جوان ما بتواند از طریق این‌ها به خود شاهنامه برگردد.

پژوهشنامه: بحث، نیاز بچه‌ها به درآمدن از سیر روزمره زندگی و تکرار این چیزهایی است که بعضاً مسائل خود بچه‌ها هم نیست و در سیستم زندگی بزرگسالی ما جا افتاده. گاهی این ضرورت وجود دارد که بچه‌ها مفردی پیدا بکنند برای این که وارد دنیای دیگری بشوند. دنیایی که آن‌جا سیر خیال، از نوع دیگر است و واقعیت، از جنس واقعیت‌های روزمره ما نیست. تجربه جدیدی است برای بچه‌ها. این نکته هم از نظر ضرورت بازنویسی متون کلاسیک می‌تواند مطرح باشد. این که می‌گویند چون افسانه‌ها به دوران کودکی بشر تعلق دارند. مورد علاقه بچه‌ها هستند. بی‌دلیل هم نیست. از طرفی، بعضی از متون کهن و داستانی ما از توصیف‌های ریز و جزئی خالی است و حاشیه بی‌برپی در آن‌ها اتفاق می‌افتد. بنابراین شاید ضرورت داشته باشد که در بازنویسی این متون، ضریب تکثیری به آن‌ها بدهیم تا با علائق بچه‌ها هماهنگی بیشتری پیدا کند.

شریعتی: ببخشید، من بیشتر روی نمایش اصرار دارم؛ یعنی الان ما از طریق نمایش بهتر می‌توانیم علاقه نوجوان و جوان امروزی را برانگیزیم.

پژوهشنامه: دوستان در بحث‌هایی که مطرح کردند، خیلی روی آموزش و ارزش تاریخی و فرهنگی شاهنامه بحث کردند و گویا خود ادبیات، برای‌شان در اولویت نیست انگار وقتی می‌خواهیم شاهنامه را طرح کنیم، یادمان می‌رود که این متن، یک متن ادبی است. بحث طوری پیش



می‌رود که ضرورت طرح متون کهن، در ارزش‌های غیرادبی این متون خلاصه می‌شود. از زاویه دیگری مثلاً زیبایی‌شناسانه نمی‌شود به آن‌ها پرداخت؟ این بحث‌هایی که شد، بیشتر به جنبه‌های آموزشی مربوط می‌شد و از همان منظر رسمی است که الان دارند به آن می‌پردازند و مورد انتقاد شماست.

اقلیدی: نه، شما می‌گویید که ما در حقیقت، راجع به وضع موجود حرف زدیم. می‌خواهید این را بگویید؟

پژوهشنامه: می‌خواهیم بگوییم که وقتی شما ضرورت را مطرح می‌کنید، برمی‌گردید به این که می‌گویید ما می‌خواهیم با گذشته‌مان ارتباط داشته باشیم. این همان چیزی است که به قول شما رویکرد رسمی به متون کهن است. مثلاً همان چیزی که مؤسسات نشر دولتی می‌گویند که چون این‌ها منبع هویت ماست، داریم به آن‌ها می‌پردازیم. حالا کاری ندارند که این حافظ است یا یک شاعر درجه ششم. این دو تا باید فرقی داشته باشند و فرقی هم در شعریت شعر حافظ است. در حالی که همان

مفاهیم را ممکن است یکی دیگر هم منتقل کرده باشد. وقتی چنین نگاهی داشته باشیم، دیگر بین حافظ با یک شاعر درجه سه، فرقی نخواهیم گذاشت. چون او هم می‌تواند منبع هویت ما باشد. رجب‌زاده: احساس می‌کنم که لزوماً این دو با هم تناقضی ندارند. چون ما وقتی صحبت این را پیش می‌کشیم، در پی آن هستیم که ارتباطمان با گذشته خودمان قطع نشود، این ارتباط لزوماً در حوزه‌های صرفاً مفهومی و آموزشی خلاصه نمی‌شود. این ارتباط در تمام زمینه‌هاست. وقتی می‌خواهیم گذشته خودمان را با امروزمان پیوند بدهیم و نسل امروز، بی‌خبر از گذشته‌اش نباشد، این گذشته شامل اندیشه‌ها، افکار، زیبایی‌شناسی، هنر، زبان و تمام این وجوه می‌شود. اتفاقاً من فکر نمی‌کنم ما برای هویت‌بخشی به نسل امروز، موفیق یا مجبوریم که فقط در حوزه مفاهیم وارد شویم و این هویت را صرفاً در ابعاد معنوی اتاری که از قدیم مانده، جست و جو کنیم. ابعاد ساختاری، شکل‌ها و زیبایی‌شناسی متون کهن هم از جمله نوازی می‌است که به تشخیص هویت ما کمک می‌کند. وقتی که آقای شریعتی، صحبت شاهنامه را پیش می‌کشند و مثلاً این صحبت مطرح می‌شود که در بازنویسی‌هایی که از شاهنامه به نثر صورت می‌گیرد، فردوسی غایب است، اگر دغدغه ایشان منحصر به محتوای شاهنامه و اندیشه فردوسی باشد، مهم نیست که فردوسی غایب باشد یا نباشد. این نوع نگرش، لزوماً به معنای این نیست که ابعاد هنری متن فراموش شود. اتفاقاً من فکر نمی‌کنم که حتی اگر در پی این باشیم که صرفاً از دید آموزشی به متون کلاسیک نگاه کنیم، بتوانیم ابعاد آموزشی و اندیشه‌ها و معارف بازمانده از پیشینیان را در شاعران و نویسندگان دسته هفتم و هشتم به خوبی پیدا کنیم. در قله‌های کلاسیک، این عناصر را می‌توان بهتر و روشن‌تر پیدا کرد. این آثار، چه به لحاظ هنری و چه به لحاظ مفاهیم و اندیشه‌ها

جذاب‌تر، پربارتر و وسیع‌ترند. اگر حتی قرار باشد که ما فقط حکمت بازمانده از پیشینیانمان را به نسل امروز منتقل کنیم، باز هم اوج این حکمت در کارهای درجه اول است، نه در کارهای درجه چندم. در عین حال، وقتی صحبت از برقراری ارتباط بین گذشته و حال می‌کنیم، این ارتباط همه جانبه است و منحصر به حکمت پیشینیان و اندیشه‌ها و مفاهیم آن‌ها نمی‌شود. به نظر من، از نکاتی که برای سنجش وضع موجود به ما کمک می‌کند، این است که ببینیم آیا بازآفرینی‌ها، گزینه‌ها و بازنویسی‌هایی که از گذشته می‌شود، یک بُعدی است یا این که به گفته آقای شریعتی، ساختار اثر و تمام ابعاد آن را انتقال می‌دهد؟ البته، انتقال همه ابعاد آن آثار، کار ساده‌ای نیست. اول باید ببینیم آیا خودمان آن ابعاد را شناخته‌ایم که حالا می‌خواهیم همه این ابعاد را به نسل بعدی منتقل کنیم یا نه؟ باید مشخص کنیم که وضع رویکرد امروزین به متون کهن، در حوزه نوشته‌هایی که برای کودکان و نوجوانان فراهم می‌شود، تا چه حد همه جانبه است. آیا فقط یک رویکرد آموزشی است یا این که ابعاد مختلفی دارد؟

افلیدی: اگر اشتباه نکنم، آقای رجب‌زاده اشاره کردند که آیا خودمان مثل گذشتگان، آن توانایی یا امکانات را داریم که بتوانیم روح، پیام و زیبایی و ساختار آن‌ها را به مخاطبمان نشان بدهیم. فکر می‌کنم شما چنین اشاره‌ای کردید. این‌طور نیست؟ رجب‌زاده: در حقیقت، حرف من دو جنبه دارد. یکی این که اولاً آیا تمام چیزهایی که مدنظر آن آثار است، مورد قبول ماست؟ و دوم این که آیا ما می‌توانیم ادعا کنیم که به همه ابعادش اشراف داریم؟ در هر کدام از این موارد، من اما و اگرهای زیادی دارم. ممکن است ما به تمام آن چه از پیشینیان به دستمان رسیده، در وهله اول، یاور نداشته باشیم که بخوانیم آن را منتقل کنیم و در وهله دوم، احاطه نداشته باشیم.



اقلیدی: نکته این است که گذشته برای ما یک سرزمین بیگانه است. متون کهن برای ما بیگانه‌اند و این موضوع، نه فقط برای ما که برای تمام مردم جهان، مسئله شده است. بحران هویت، پدیده‌ای جهانی‌گیر است.

اقلیدی: من فکر می‌کنم چه خوب بود که الان جوانان ما فردوسی را می‌خواندند. گلستان و یا مولوی را می‌خواندند. علت این که ما می‌آییم این‌ها را از نو می‌سازیم، همین است که آن آثار، به شکل اصلی‌اش کمتر خوانده می‌شود. جریان باز نویسی و باز آفرینی، خیلی وقت است که در اروپا راه افتاده و آن‌ها در این زمینه، خیلی بیشتر و دقیق‌تر از ما کار کرده‌اند. پس خلاً و کمبودی وجود دارد که ما می‌رویم سراغ آثار کهن، مثلاً اگر در قديم، شکسپیر را می‌خواندند، الان شکسپیر را برمی‌دارند باز نویسی و باز آفرینی می‌کنند. این باز آفرینی‌ها همین جور ادامه دارد و هیچ کس نیست که نداند آثار باز نویسی یا باز آفرینی شده، چه حجم فکلی می‌را شامل می‌شود. داستان این است که ما در دوران دیگری داریم زندگی می‌کنیم و باید حواس‌مان باشد که نگاه‌مان را مدام نو کنیم. ببینید، اصلاً صحبت از ارزش‌گذاری یا ارزش دآوری نیست، کسی نمی‌خواهد بگوید که ما نباید گذشته را فراموش و یا مثلاً آن را احیا کنیم. نکته این است که گذشته برای ما یک سرزمین بیگانه است، متون کهن برای ما بیگانه‌اند و این موضوع، نه فقط برای ما که برای تمام مردم جهان، مسئله شده است. بحران هویت، پدیده‌ای جهانی‌گیر است. مدت‌ها پیش مقاله‌ای از «والتر بنیامین» راجع به قصه‌گو، به ترجمه درخشان آقای «فرهادپور» خواندم. والتر بنیامین، استدلال می‌کند که چرا الان دیگر قصه‌گویی نیست. بعد زمانی را پیش‌بینی می‌کند که در آن، به دنبال وقت کم، شوق کسب اطلاعات و بحران اطلاعات،

دیگر کسی قصه نمی‌گوید. می‌گوید وقتی یک نفر دور بساط معرکه یک قصه‌گو جمع می‌شود، این یک کار جمعی است، در حالی که زمان را انسان در تنهایی و برای خودش می‌خواند. بنیامین از نویسندگانی به نام «لیسکوف» حرف می‌زند که ظاهراً تسولستوی از او ستایش کرده. داستایوفسکی و دیگران کارهایش را خوانده بودند. لیسکوف، در حقیقت یک قصه‌گوی نویسنده است که قصه‌هایش را به صورت نوشته ارائه می‌کرده. او اشاره می‌کند به این که ما سرگه را فراموش کرده‌ایم. برای این که خیلی وقت است در هیچ خانه‌ای نمی‌بینید جایی باشد که کسی مرده باشد و بگویند این‌جا و در این گوشه از خانه، کسی مرده است. افراد معمولاً با پای خودشان یا با آمبولانس می‌روند به بیمارستان و در بیمارستان می‌دیرند و بعد از بیمارستان و سردخانه، یک‌سره برده می‌شوند به گورستان. خوب این حرفی که بنیامین می‌زند، وضعیت بحرانی را که جهان ما دست به گریبانش است، نشان می‌دهد. به قول معروف، «یک شاهی ستار نیست، جهان چرخش

دیگر این است که ما فقط به پیام توجه نداریم. چون پیام فردوسی را می‌شود در سه چهار تا شعر «چو ایران نباشد تن من مباد» و غیره خلاصه‌اش کرد و گفت که فردوسی، مثلاً راجع به دین این را می‌گفته و راجع به ایران، نظرش این است. بنابراین، چرا ما می‌آییم و این‌ها را بازنویسی می‌کنیم؟ وقتی بازنویسی می‌کنیم، چه چیزی از دست می‌رود؟ همین جور که همه دوستان اشاره کردند، فرم کار است که از دست می‌رود و این بسیار مهم است. در هر اثر هنری، فرم بسیار مهم است و از دست رفتن فرم، به از دست رفتن پیام و اصولاً کل اثر می‌انجامد. از آفت‌ها و آسیب‌های این جور بازنویسی‌ها یک جور استریلیزه کردن و پاستوریزه کردن ادبیات است. یک جور کنسرو کردن این‌هاست. اگر قلب را از یافت زنده‌اش جدا کنیم که دیگر نمی‌زند و نمی‌توانیم بگوییم این قلب است. به شر حال، باید حرف را این جور بیخ کنیم که این کار اولاً یک ضرورت است. حالا این ضرورت به چه صورت دارد در جهان اعمال می‌شود و به چه صورت در ایران اعمال می‌شود و تا چه حد می‌شود چیزی به نام هنر، زیبایی‌شناسی و فرم را در کار نجات داد، این می‌تواند بحث بعدی‌مان باشد.

پژوهشنامه: بین بحث‌های شما و آقای شریعتی، گویا تقابلی هست آقای شریعتی هم صحبت کنند تا سراغ بحث بعدی برویم.

شریعتی: ببینید، سفته سنت نیستیم. فرص کنید ما خانه‌ای داریم و ترجیح می‌دهیم به جای دو پنجره، ده پنجره داشته باشیم. ما یک پنجره داریم به سوی طبیعت، یک پنجره داریم به سوی انسان و یک پنجره هم داریم به سوی اسطوره‌ها و افسانه‌های‌مان. باز کردن این پنجره، لزوماً این نیست که من از دید اسطوره و افسانه بخواهم جهان را نگاه کنم. نه، من می‌خواهم این‌ها جزو ذخایر فرهنگی من باشند. اسطوره زیبایی مثل سیمرغ را ببینید که عطار، چه بازآفرینی زیبایی

بسیار شدیدی داشته و عمیقاً دگرگون شده است. همان چیزی که از آن، با نام مدرنیته و مدرنیسم و دوران مدرن نام برده می‌شود. در دوران مدرن، انسان می‌رود سراغ اطلاعات. همین جور که آقای رجبزاده گفتند، وقت و حوصله کم است. انسان امروز وقت ندارد. والتر بنیامین می‌گوید، انسان دیگر اهل مشورت نیست و روزی را حدس می‌زند که حتی زمان هم خوانده نمی‌شود. ما تشنه یک سری اطلاعات هستیم. این اطلاعات باید کیسولی باشد به سرعت به دست ما برسد. چون جهان دارد به این سمت می‌رود، تلاش ما اصولاً بسیار مذبحخانه خواهد بود که بخواهیم پیام‌های کهن را پیام فردوسی، پیام مولوی، پیام حافظ را به نسل امروز بدهیم. این به جز سرگشتگی و بیچارگی فایده‌ای ندارد. اولاً که محال است و انجام‌شدنی نیست. اگر هم انجام‌شدنی باشد، آیا واقعاً ما می‌خواهیم در این نل نشویم که جهان ما را گرفته که نمی‌دانم جنگ‌های جهانی، وضعیت و مسیبتی که امروز دچارش هستیم، آیا فکر می‌کنیم این کارها جواب می‌دهد. بنابراین، مسئله پیام، خود به خود به آن معنا مهم نیست. همان جور که شما فرمودید، مشکل، اثر و روح اثر است که می‌بینیم منتقل نمی‌شود. من الان کتاب آقای شریعتی را دیدم و همین جور ورق زدم. کار خوبی است و روح اثر را هم منتقل می‌کند. ایشان آمده و شعرها را تکه تکه کرده و در دهان کاراکترهای نمایش گذاشته. با وجود این، ایشان می‌گوید چیزی از دست می‌رود و یا این که فردوسی از دست می‌رود. حرف خوبی است. باید این را بگوییم تا خود شیفته نشویم و تلاش مذبحخانه نکنیم. به اضافه این که مطلب مربوط می‌شود به یک کالای فرهنگی و این یک فعالیت اقتصادی هست و ناشر، چه دولتی و یا غیردولتی باشد، فرق چندانی نمی‌کند. دولتی‌اش در پی اهداف سیاسی است و خصوصی‌اش در پی منافع اقتصادی. همه جا هم همین‌طور است. مطلب



شریعتی: الان شاهنامه را نگاه می‌کنید و می‌بینید که یکی از ویژگی‌هایش این است که می‌توانید یک سینمای رنگی ببینید. ما مونتاژ می‌بینیم. حتی جایی هست که صدا را می‌بینیم، به جای این که بشنویم.

می‌کند. مسئله سی‌مرغ و سیمرغ...

اقلیدی: ببخشید، به کار بردن مفهوم بازآفرینی برای منطبق الطیر، بدون تعارف، غریب و مهجور است. برای این که آن زمان، اصلاً زبان بازآفرینی نبوده.

شریعتی: به هر حال این کار را کرده؛ یعنی از سی‌مرغ و سیمرغ استفاده کرده.

اقلیدی: منظورتان استفاده از ایهام هنری سی‌مرغ و سیمرغ است؟

شریعتی: نه، می‌خواهم بگویم که می‌شود به یک افسانه، چنین نگاه زیبایی کرد و سیمرغ افسانه‌ای را تبدیل کرد به سی‌مرغ که پس از رسیدن به کوه قاف به جای سیمرغ خود را دیدند، یعنی سی‌مرغ را.

اقلیدی: مقصودتان به هر حال، بازآفرینی به مفهوم امروزی که نیست.

شریعتی: نه، ببینید یک موجود افسانه‌ای مثل سیمرغ، با شخصیت دیگری ظاهر می‌شود.

پژوهشنامه: این دیگر نه بازآفرینی است و نه بازنویسی.

شریعتی: واقعیت این است که ما از اسطوره به فلسفه و از فلسفه به علم می‌رسیم. در کاری مثل شاهنامه، بسیاری از اساطیر زیبای ما وجود دارد که می‌خواهیم نسل جوان ما آن را بخواند. البته، این یک سکوی پرش است برای ادبیات، ما و به اطلاعات ادبی ما غنا می‌بخشد. الان شاهنامه را نگاه می‌کنید و می‌بینید که یکی از ویژگی‌هایش این است که می‌توانید یک سینمای رنگی ببینید بدون این که فردوسی از سینما خبر داشته باشد، مونتاژهای

مختلف می‌بینیم. حتی جایی هست که صدا را می‌بینیم، به جای این که بشنویم.

اقلیدی: در بسیاری از آثار ادبی دیگر هم هست. می‌دانید ما ادبیات جدید هم داریم. وقتی سینما باشد، آیا ما نیازی داریم که بیابیم در شاهنامه سینما ببینیم؟ شما می‌خواهید بگویید که کار فردوسی شبیه یک معجزه بوده. خب، این معجزه بودن چه چیزی را ثابت می‌کند؟ آیا به درد ما می‌خورد که مثلاً بگوییم آن ترجیع‌بند هاتف اصفهانی، اتم و شکافتن هسته اتم یا اتمیسم را حدس زده؟

شریعتی: اصلاً هدفم این نیست که بگویم فردوسی سینما را حدس زده. می‌خواهم بگویم ما ادبیاتی داریم که این گونه تصویری است. آن هم نمونه‌ای از تماس‌سازی است. حالا بحث این است که اگر نسل امروز ما از این واقعیت مطلع نباشد و یا آن را حذف کند، گسستی ایجاد می‌شود. دانش‌مندی این مطلب، به اعتبار ادبی و هنری ما می‌افزاید.

اقلیدی: بله، من می‌خواهم بگویم مهم‌ترین نکته، همان جور که «فرای» می‌گوید، بار گرفتن زبان

اقلیدی: در بسیاری از آثار ادبی دیگر هم هست. می‌دانید ما ادبیات جدید هم داریم. وقتی سینما باشد، آیا ما نیازی داریم که بیاییم در شاهنامه سینما ببینیم؟

فیلسوف و بافرهنگی که حالا من اسم‌شان را نمی‌آورم. مرتب در سخنرانی‌های پی‌درپی، آسمان ریسمان می‌کنند. یکی می‌آید فلان نویسنده را وصل می‌کند به مولوی و مولوی را وصل می‌کند به کتاب‌های مقدس. حرف می‌آید که آیا این شیفتگی، جز ضرر چیزی برای ما دارد؟ بله، شکی نیست که ما در گذشته، شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، شعرهای حافظ، سعدی، دانشمندانی مثل ابن‌سینا و بسیاری از این بزرگان را داشتیم و این‌ها الان در غرب مطرحند. حال اگر بیاییم و صرفاً از این‌ها ستایش کنیم، چه گره‌ای از کارمان باز می‌شود؟ ما که نمی‌توانیم این‌ها را به زور به خورد مردم بدهیم. چرا جوانان ما را از دست دادیم؟ انبوهی از جوان‌های ما، چه اقرار کنیم چه نکنیم، از این مفاخر و آثارشان متنفرند. نه تنها دوست ندارند، بلکه متنفرند. آن‌ها شعر «مریم حیدرزاده» را خیلی بیشتر دوست دارند. اشعار پبیک فلویید^(۱) و یک استریت بویز^(۲) را نوجوانان ما بیشتر دوست دارند. جوان‌های ما از آموزه‌های کهن متنفرند. چرا؟ برای این که ما فقط چیزهای آموزشی به خوردشان داده‌ایم. هر وقت خواستیم به آن‌ها ادبیات بدهیم، رفتیم سراغ آثار کلاسیک و سنتی. این یک جور تلاش مذبحخانه و یکجور قرار به عقب بوده. این عقب‌نشینی است. باید حواسمان باشد. این که ما مدام شعر می‌دهیم که باید گذشته‌مان را بشناسیم، اولاً که همراه با حسن نیت نیست. برای این که ما زمان حال‌مان را نمی‌شناسیم. چیزی را که کم‌تر از صد سال قدمت داشته باشد، به رسمیت نمی‌شناسیم. از دوره ناصرالدین شاه، یعنی از

است. او در کتاب تخیل فرهیخته می‌گوید، اصلاً چه لزومی دارد که ما برویم ادبیات بخوانیم؟ او معتقد است که مازبان‌مان را از این طریق می‌آموزیم. این یعنی ضرورتی خیلی مهم‌تر. الان روز، روز بازی مرگ و زندگی و بازی بقاست. این هم در سطح فردی مصداق دارد و هم در سطح ملی. طبیعتاً هر ملتی دلش می‌خواهد زنده بماند. ببینید، این که ما یکجور شیفتگی نسبت به گذشته نشان می‌دهیم، این خیلی جالب نیست. مدام در پی این هستیم که ببینیم چه چیز عجیب و غریبی در بناها و آثار ادبی کهن می‌توانیم پیدا کنیم. این شیفتگی، اتفاقاً خیلی باعث در ماندگی ما شده است. شیفتگی نسبت به گذشته، خیلی بدتر از قلب هویت و مسخ و استحاله است. برای این که کسی که استحاله می‌شود، ممکن است بتواند زنده بماند، ولی امروزه شیفتگی به گذشته و چسبیدن به آن، در حقیقت باعث می‌شود که ما زمان حال را فراموش کنیم. خودتان بهتر از من می‌دانید که همه ضرورت‌ها در ادبیات خلاصه نمی‌شود. انسان می‌تواند بدون ادبیات هم زنده بماند. این اصلاً تعارف ندارد. ولی بدون بسیاری از ضروریات دیگر، ما نمی‌توانیم زنده بمانیم. انسان یک سری ضروریات بیولوژیک دارد، یک سری ضروریات اقتصادی، دارد اتفاقاً اشکالی که جمهوری اسلامی از ابتدا دچارش بود. این بود که می‌خواست و می‌خواهد همه چیز را با فلسفه، به مفهوم ارسطویی آن حل کند. همه فیلسوف شده بودند. تلویزیون را همین امروز شما باز کنید می‌بینید دائم یکی دارد سخنرانی می‌کند. از فلان هنرپیشه تلویزیون می‌آید و نظریه‌پردازی می‌شود و شلوغ می‌کند و همه چیز را به هم وصل می‌کند تا مثلاً شومن‌های

1- Pink Floyd

2- Back Street Boy's

شریعتی: اسطوره زیبایی مثل سیمرغ را ببینید که عطار، چه بازآفرینی زیبایی می‌کند. مسئله سی‌مُرغ و سیمرغ...

است... دوره امیرکبیر تا حالا، کار ما نوعی فرار به عقب بوده. محمد رضا شاه و رضاشاه، فرارشان به عقب از طریق بحث رویالیزم و همان کیانیان و سلسله‌های کهن ایرانی و خرابه‌های تخت جمشید و خرابه‌های فلان جا و نمی‌دانم بی‌ستون و چهل‌ستون و ایسن‌ها بود. البته، تکنیک و نه تکنولوژی مدرن و فکر سازنده این تکنولوژی را می‌آوردیم و استفاده می‌کردیم. همین جور که الان از تلویزیون داریم استفاده می‌کنیم. من البته بخیل نیستم. اگر بتوانند درست استفاده بکنند، خیلی هم خوب است، ولی عملاً نمی‌توانند. مثلاً دینی که در تلویزیون مطرح می‌شود، دینی نیست که مردم بپذیرند. من به مضامع سیاسی دین رسمی‌ای که از تلویزیون و رسانه‌ها شرح می‌شود، کاری ندارم. چگونه می‌توانیم دین را از طریق رادیو و

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان شماره ۲۷

ادبیات کودک

۴۸

است...
پژوهشنامه: بله. اتفاقاً طرح متون کهن در کتاب‌های درسی هم موضوع مهمی است که اگر آقای اقلیدی اشاره‌ای در این زمینه داشته باشند، بد نیست.
اقلیدی: کتاب‌های درسی ما نه تنها زبان فارسی را به بچه‌ها آموزش نمی‌دهند، بلکه علاقه به زبان فارسی را در بچه‌ها می‌کشند. در کنار «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» یک متنی هم از گلستان سعدی، می‌آورند. دبیر به دانش‌آموز می‌گوید این لغت‌ها را معنی کنید. دست آخر هم نمی‌فهمند. نمی‌دانم قصه یوستان سعدی، شعر حافظ، شعر آقای علی معلم دامغانی، شعر آقای سبزواری، شعر آقای وحید نیکخواه چه ربطی به هم دارند؟ تحول باید از آموزش و پرورش شروع شود. ببینید، وقتی کتاب‌های درسی کشور کانادا یا آمریکا را می‌بینیم و یا کتاب‌های درسی انگلیسی، فرانسوی و... متوجه می‌شویم که کتاب‌شان کتاب روز است. شکسپیر را آورده‌اند در دبیرستان‌شان، در دانشگاه‌شان. باید کار کنند روی شکسپیر. باید کار سنگین بکنند و روی خود متن شکسپیر هم باید کار سنگین بکنند. می‌خواهم این پُرانتز را اضافه کنم که بدانیم کجای کار هستیم. شیفتگی‌مان به گذشته و پرداختن‌مان به آثار کهن، نباید طوری باشد که دانش‌آموزان و مخاطبان جوان و نوجوان ما در این‌ها غرق شوند. خوشبختانه، غرق نشدند. می‌گویم خوشبختانه، چون اگر غرق می‌شدند، قضیه خیلی بدتر از این بود.

دوره امیرکبیر تا حالا، کار ما نوعی فرار به عقب بوده. محمد رضا شاه و رضاشاه، فرارشان به عقب از طریق بحث رویالیزم و همان کیانیان و سلسله‌های کهن ایرانی و خرابه‌های تخت جمشید و خرابه‌های فلان جا و نمی‌دانم بی‌ستون و چهل‌ستون و ایسن‌ها بود. البته، تکنیک و نه تکنولوژی مدرن و فکر سازنده این تکنولوژی را می‌آوردیم و استفاده می‌کردیم. همین جور که الان از تلویزیون داریم استفاده می‌کنیم. من البته بخیل نیستم. اگر بتوانند درست استفاده بکنند، خیلی هم خوب است، ولی عملاً نمی‌توانند. مثلاً دینی که در تلویزیون مطرح می‌شود، دینی نیست که مردم بپذیرند. من به مضامع سیاسی دین رسمی‌ای که از تلویزیون و رسانه‌ها شرح می‌شود، کاری ندارم. چگونه می‌توانیم دین را از طریق رادیو و

تلهویزیونی
حتی در بحث‌های مربوط به خداشناسی، اسلام، محمد و بزرگان دین، به شکل یک نوار زینویسی همراه با بحث به تبلیغ کره و حلوا شکری عقاب می‌پردازد و آگهی می‌دهد، مطرح کنیم؟ نکته دیگری که مایلیم به آن اشاره کنم، این است که ادبیات ما به خصوص ادبیات کودک و نوجوان ما یک مقدار مخملی و به اصطلاح سنگول - منگولی شده. این جریان کتاب‌نویسی از روی ادبیات کهن، چنان رواج یافته که به سبب اقتصادی بودن قضیه، به افراد ناوارد سفارش کار داده می‌شود و معمولاً هم ناشر می‌خواهد زود و باصرفه، کارش را در بیاورد. می‌خواهیم زود تمامش کنیم و به خورد بچه‌ها بدهیم. بعد هم وزارت ارشاد، می‌آید ۱۰۰۰ نسخه از این‌ها را می‌خرد می‌دهد کتابخانه‌ها و بچه‌ها هم می‌خوانند و ما هم ذوق کنیم که بله، آقا، البته، مشکل بزرگ ما اصلاً سر کتاب‌های درسی‌مان

اقلیدی: حرفم این است که آیا این شیفتگی، جز ضرر چیزی برای ما دارد؟ بله، شکی نیست که ما در گذشته، بسیاری از این بزرگان را داشتیم و این‌ها الان در غرب مطرحند. حال اگر بیاییم و صرفاً از این‌ها ستایش کنیم، چه گره‌ای از کارمان باز می‌شود؟

مثال زدم، هر جا داستان‌های آن به زبان ساده به گوش بچه‌ها رسید و یا اجرای آن را دیدند، علاقه‌مند شدند. این تجربه خود من است. هر وقت هم برای‌شان گفتم، علاقه نشان دادند. بچه‌ها اصولاً به اسطوره‌ها علاقه دارند. این که ما بیاییم کل سنت ادبی‌مان را به اعتبار این که کهنه است، کنار بگذاریم، ما را دچار مشکلاتی دیگر می‌کند.

اقلیدی: اجازه هست از خودم دفاع کنم؟

یزوهشنامه: بفرمایید!

اقلیدی: اتفاقاً این یک جور کنار گذاشتن است. ستایشگر نادانی که می‌آید چنین می‌کند، در واقع، آن ادبیات را می‌کشد. چون که انگیزه نقد و پرسش را در مخاطب می‌کشد.

رجب‌زاده: من هم با آقای اقلیدی، در این مورد، صددرصد موافقم. یکی از عیوبی که ما در رویکردمان به متون کهن، در این سال‌ها می‌بینیم، شباهت آن با برخورد بچه پولدارها با ثروت پدری‌شان است. چیزی از خودشان ندارند و هرچه هست، همان است که از پدرشان به آن‌ها رسیده. ما مسلماً ثروتی داریم و این ثروت، از پیشینیان ما به ارث رسیده، اما خودمان چه کرده‌ایم؟

اقلیدی: این ثروت متأسفانه، الان قابل تبدیل به دلار نیست!

رجب‌زاده: برعکس، صحبت من بر سر این است که این ثروت، محل نقد است، ما می‌توانیم این را بررسی کنیم. برخورد نقادانه با گذشته، از مهم‌ترین اموری است که می‌تواند حتی در شناخت آن چیزهایی که داریم، به ما کمک کند. نکته دیگر این است که آیا امروز هم چیزی برای گفتن داریم و برای فرآیند مان فکری کرده‌ایم؟ ظاهراً در ضرورت

برخورد با گذشته و رویکرد به متون کهن، تردیدی نیست و همه در این باره متفق‌القولند، ولی نحوه این رویکرد خیلی «اما و اگر» دارد. به چه دلیل برمی‌گردیم به گذشته؟ با کدام انگیزه و در پی چه چیزی هستیم؟ اگر در پی این هستیم که خود را در مقابل توفان عظیمی که راه افتاده، ایمن کنیم، به گمانم راهش این نیست. ما هم در این ساختار جهانی، بالاخره کوشه‌ای از دنیای امروز هستیم و می‌خواهیم در زندگی امروزی نقش معاصر خودمان را بازی کنیم. اگر حرفی برای گفتن نداشته باشیم و بخواهیم صرفاً از گذشته خودمان خرج کنیم، این برخورد و رویکرد به گذشته، برخورد از موضع ضعف است. این دقیقاً همان عقب‌نشینی یا فرار به عقبی است که آقای اقلیدی گفتند. رویکرد دیگر این است که برخورد نقادانه با گذشته‌مان داشته باشیم و بگوییم همه آن چه را که از پیشینیان‌مان به ارث رسیده، نمی‌توانیم امروز خرج کنیم. بسیاری از این‌ها قابل خرج کردن نیست. گرچه پاره‌ای از این‌ها مفاهیمی فرا زمانی و شیوه‌های بیانی‌ای هستند که همچنان تازگی دارند و ظرائف هنری‌ای هستند که هنوز می‌تواند سرچشمه بعضی نگرش‌ها و راه‌ها باشد. کما این‌که ادبی مثل مارکز می‌گوید، من داستان‌نویسی را از مادر بزرگم که قصه‌گوی بسیار بزرگی بود و از هزار و یک شب و نیز از فاکتور یاد گرفتم. پس هزار و یک شب این ظرفیت را برای یاد گرفتن یک حرف نو و شیوه نو در ادبیات و هنر دارد. ولی رویکرد ما گاهی این طور نیست، ما فکر می‌کنیم هرچه از پیشینیان‌مان به ما رسیده، چون شهر قدمت بر آن خورده، محترم و مقدس است. اتفاقاً



رجب‌زاده: وقتی صحبت از برقراری ارتباط بین گذشته و حال می‌کنیم، این ارتباط همه‌جانبه است و منحصر به حکمت پیشینیان و اندیشه‌ها و مفاهیم آن‌ها نمی‌شود.

خواجه نصیر، مایهٔ فخر و مباهات ماست؟ در آن صورت، وقتی در بخش سیاست مُدُن، می‌گوید از مشورت با ضعفاً عقل، از قبیل زنان و کودکان برهیز کن، آیا در جهان امروز برای‌مان امکان‌پذیر است که به حکامان توصیه کنیم که از مشورت با زنان خودداری کنید. چون جزو ضعفاً عقولند. اقلیدی: البته، حکام ما با هیچ کس چه مذکر و چه مؤنث مشورت نمی‌کنند!

رجب‌زاده: و آیا مثلاً کنار هم گذاشتن مجانین و کودکان، امروزه محلی از اعراب دارد؟ از دید خواجه نصیر، مجانین و کودکان و زنان و مختنّان همه در یک سطحند. آیا ما می‌توانیم به این فخر و مباهات کنیم؟ این پیشینه و جزئی از گذشته ماست. در محدوده سیاست مُدُن، نکته مهمی که در نوشته خواجه نصیر غایب است، همانا مفهوم ملت است. چون دوره، دوره‌ای بوده که نگرش در عالم فلسفهٔ سیاسی، نگرش پادشاه و رعیت، خلیفه و موالی و نظایر این‌ها بوده است. چیزی به اسم جمهور در میان نبوده و خواه ناخواه، همه توصیه‌ها این است که اگر می‌خواهید یک زندگی سعادت‌مند داشته باشید، فقط باید حاکم‌تان عادل باشد. آیا ما امروز می‌توانیم این نگرش را به جوان امروزی ارائه دهیم؟ توصیه خواجه نصیرالدین در این متن چیست؟ می‌گوید شما در وهلهٔ اول، سعی کنید به سلطان نزدیک نشوید. به هیچ وجه دور و بر عالم سیاست نگردید. اگر به ناچار گرفتار شدید، سعی کنید خودتان را از مسایل اساسی برکنار نگه دارید. اگر مجبور شدید، سعی کنید خونی تریزید که نه دنیای‌تان را به هم بریزد و نه آخرت‌تان را. ضمناً طوری نباشد که مورد حسد اطرافیان پادشاه قرار بگیرید و فردا آن‌ها به شما حمله کنند. اوج

آسیب‌پذیری ما از همین عرصه شروع می‌شود. من به این امر چندان اعتقاد ندارم که مشکل بی‌ارتباطی نوجوانان ما با متون کهن، از طریق بازنویسی و بازآفرینی حل شود و یا تنها راهش همین باشد. خودم هیچ وقت دست به بازنویسی و بازآفرینی این متون نزده‌ام، بلکه این متون را اغلب گزینش کرده‌ام و فکر می‌کنم که این کار، کم‌ترین لطمه را به این متون می‌زند. در چنین گزینشی، نمی‌شود فی‌المثل عقاید خودمان را به نام مولوی، به خورد نوجوان امروزی بدهیم. در گزینش متون، امکان تصرف در متون در حد قلب ماهیت وجود ندارد. به این ترتیب، امکان تحریف متون کهن نیز از بین می‌رود. بنابراین، بهترین روش، بازآفرینی و بازنویسی نیست، بلکه یک نوع گزینش هدف‌دار از این متون است که هم برای نسل امروز قابل درک باشد و هم کلیتی از آن را به دست دهد. از همه مهم‌تر، این است که فرصت برخورد انتقادی را به مخاطب بدهیم. محض نمونه، یکی از متونی که من به ضرورت‌های کار خودم و به سفارش ناشران به آن پرداختم، اخلاق ناصری بود. اخلاق ناصری، متنی است که همچنان در دانشکده‌های ادبیات ما جزو متون درسی محسوب می‌شود و در مقاطع فوق‌لیسنس و دکتری به آن استناد می‌کنند و برای جوانان ما منبع شناخت زبان فارسی و حکمت پیشینیان ماست. گزیده‌ای که من از این متن فراهم کردم، به ضمیمهٔ مقدمه مفصلی دربارهٔ این است که یک جوان امروزی، در برخورد با این متن، چه طور باید نگاه کند و از چه زوایایی می‌تواند به آن بپردازد. آیا ما می‌توانیم هرچه را که در اخلاق ناصری هست، در دست بپذیریم، فقط به این دلیل که خواجه نصیرالدین طوسی، آن را نوشته و

اقلیدی: کتاب‌های درسی ما نه تنها زبان فارسی را به بچه‌ها آموزش نمی‌دهند، بلکه علاقه به زبان فارسی در بچه‌ها را می‌کشند. در کنار فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، یک متنی هم از گلستان سعدی، می‌آورند.

اقلیدی: در این که شاهنامه، متن متنوع و متفاوتی است، شکی وجود ندارد. با وجود این، از زبان فردوسی هم حکم‌هایی بیرون آمده که امروزه، هیچ جایی ندارد؛ از جمله ابیات مشهورش درباره نحوه ستایش زنان و الی آخر. حافظ هم مشکلات دیگری دارد. ببینید، ما دو نوع برخورد داریم با متون ادبی که هر دو برخورد، بسیار نحیف به نظر می‌آید. یکی این برخورد که برگردیم و بنا کنیم محاکمه کردن نویسندگان، شاعران و متفکران که آقا تو چرا گفتی یک سگ به از صد زن پارسا؟ یا آقای حافظ، تو چرا مدح شاه شجاع را گفتی و یا چرا تو سعدی فلان فلان شده، وقتی خلیفه عباسی مرد. گفتی که باید تمام فلک خون بگیرد و این‌ها... یکی هم برخوردی که قبل از انقلاب شروع شد و یک دفعه، یک چریک فدایی نرمی آمد و حلاج را به یک مبارز سیاسی تبدیل می‌کرد و یا شخصی، حافظ را یک آدم لابیالی و حتی عرق‌خور و الوات جلوه می‌داد. اشاره شد که هیچ متنی مقدس نیست. مقدس کردن، توأم است با فراموش کردن یک قضیه. وقتی یک چیز را مقدس می‌کنیم، می‌گوییم طرفش نیرو و راجع به آن تحقیق نکن. دست به آن نزن. چون مقدس است. به این ترتیب، بیش از آن که خودمان را خراب کنیم، در حقیقت آن متن مقدس را خراب می‌کنیم و آن تقدس مفروض را از دست می‌گیریم. ما چنین متون مقدسی نداریم. آقای شریعتی گفتند که مشتری اسطوره‌ها مردم عادی‌اند و به این دلیل هم اسطوره‌ها مانده. این درست است. از طرفی، نمی‌توان متن‌هایی مثل «اخلاق ناصری» را کنار گذاشت. خودتان می‌دانید که اخلاق ناصری، کتاب بسیار مشکلی است و واژه‌های عربی زیاد دارد و کلمات مهجور هم در آن زیاد به کار رفته و تا

دستورهای این بزرگ مرد، این است که «آسه برو، آسه بیا که گربه شناخت نزنه!» حاصل آموزه‌های سیاسی خواجه نصیر همین است. آیا این برای جوان امروزی ما کاربرد دارد؟

اقلیدی: گیریم کاربرد داشته باشد، آیا خوب است؟ رجب‌زاده: آیا واقعاً خوب است؟ توصیه‌شدنی است؟ برویم به متون صوفیه‌مان مراجعه کنیم؛ متن‌هایی که به لحاظ زیبایی‌های زبانی و شگفتی‌هایی که در نثر سرشار از شعر آن‌ها هست، در بعضی موارد به شعر سپید امروز پهلومی‌زنند. نگاه کنید چه قدر گریز صددرصد از زندگی اجتماعی را توصیه می‌کنند. هر کدام از این‌ها را امروزه بخواهید ترویج کنید، مصیبتی می‌سازید که خودتان در آن گرفتار می‌شوید. می‌گوید، زن و فرزند و همه این‌ها را رها کن و به دنبال این برو که در غاری، خلوتی برای خودت بسازی و برای خودت مشغول نکر شوی و خدا را پیدا کنی. آیا به جوان امروزی می‌شود توصیه کرد که خانواده، زندگی و درس و اجتماع را ترک کن و به دنبال خدا برو؟ در تائی، اگر هم بشود چنین توصیه‌ای کرد و عملی باشد، آیا مفید است؟

اقلیدی: اصلاً آیا با آموزه‌های دینی اسلام هم موافق است؟ چرا محمد این کار را نکرد؟

شریعتی: من گفته‌های شما را قبول دارم در مورد اخلاق ناصری، ولی بازسازی داستان‌های شاهنامه، مقوله دیگری است. در مورد اخلاق ناصری، واقعاً فکر نمی‌کنم بشود بازسازی و بازآفرینی کرد. بهتر است گزینه‌ای از آن برای جوانان فراهم کنیم. اما شاهنامه، متنی گسترده و متنوع است. مشابه آن «ایلیاد» و «اودیسه» است که صدها اجرا و بازنویسی زیبا از آن‌ها شده.

رجب‌زاده: بیشتر آثاری که امروز به عنوان گزیده‌ها، بازنویسی‌ها و بازآفرینی‌های ادبیات کهن در اختیار نسل جوان ما قرار می‌گیرد، فقط یک سری مفاهیم را منتقل می‌کنند و این کار را در بسیاری موارد، با تخریب تمام ظرائف و ویژگی‌های هنری کار انجام می‌دهند.

شخص معنی این لغات را نداند، نمی‌تواند این متن را بخواند.

رجب‌زاده: جزو ادبیات دراماتیک ما هم نیست که بتوان مثلاً به شیوه نمایشی، آن را بازآفرینی کرد. اقلیدی: ولی در عین حال، نمی‌توانیم آن را حذف کنیم. نمی‌توانیم بگوییم سیاست‌نامه حذف. به هر حال، این‌ها جزء آثار مهم است. بنابراین، می‌خواهم پل بزنم بین صحبتی که آقای شریعتی کردند و حرف‌های آقای رجب‌زاده. غرض آقای رجب‌زاده هم به هیچ وجه تخطئه نبوده. می‌گویند آیا صرف این پیام، خوب است. آیا مقدس است؟ سوال من از آقای شریعتی این است که آیا شاهنامه را متن مقدسی می‌دانید؟ شریعتی: به هیچ وجه.

اقلیدی: خب، هیچ متن ادبی‌ای مقدس نیست. متون مقدس، متون دینی است که برای دین‌داران و مومنان آن دین مقدس است. ممکن است متون هندویی از نظر هندوها خیلی مقدس باشد، ولی برای مسلمانان و یا مسیحی‌ها، نه تنها مقدس نباشد، بلکه پر از کفر هم باشد. اتفاقاً خوبی متون ادبی، این است که مقدس نیست و همه می‌توانند آن را بخوانند. جالب این است که تازگی‌ها شاهنامه‌ای به زبان لری هم درآمده. این کتاب در تمام دوران‌ها خوانده می‌شد. اصلاً در آن زمان، حکومت‌ها نمی‌آمدند مأمور پخش این‌ها بشوند و اگر می‌شدند، نتیجه عکس می‌گرفتند. در زمان شاه، فرح پهلوی آمد تعزیه را به عنوان هنر کهن و تاریخی و تئاتر مطرح کرد. نتیجه این شد که مردم عادی، از تعزیه روگردان شدند. تمام آثار ادبی، در گذشته خوانده می‌شد؛ بدون این که حکومت‌ها

بیباید وسط و بگویند آقا بخوانید، خیلی خوب است. فردوسی می‌خواست متون کهن ما را حفظ کند. کاری که ما امروز داریم می‌کنیم و آقای شریعتی، خیلی خوب این کار را انجام دادند. نتیجه معکوس است و هیچ کس باور نمی‌کند. در تمام نقاط جهان، کتاب‌خوانی کم‌شده. دلیلش هم از قبل هم گفته شد. رسانه‌های دیداری و شنیداری و عرض کنم که فیلم و کامپیوتر و امثال این‌ها و از آن طرف وقت نداشتن مردم. بنابراین امروز ما در دنیای دیگری به سر می‌بریم. این دنیا مسائل خاص خودش را پیش‌آورده که متعلق به دوران مدرن است. می‌خواهم به شما بگویم که اگر آثاری از گذشته‌ها همچنان حفظ شده، فقط به خواست عامه مردم بوده و نه حکومت‌ها. تمام افسانه‌هایی را که الان جزو ذخیره‌های مهم جهان است، در هر عرصه‌ای، روان‌شناسی، مردم‌شناسی و نظایر این‌ها خود مردم عامی این‌ها را حفظ کردند. اتفاقاً چون مقدس نبود، مردم حفظش کردند.

شریعتی: عرض کنم که اگر متنی مثل شاهنامه مقدس بود، ما نمی‌آمدیم آن را اولاً خلاصه کنیم و ثانیاً حشو و زوایدش را برداریم. خب، برای حفظ وزن شعر، معمولاً مجبور بودند حشو و زواید داشته باشند. کاری کردیم که جوانان و نوجوانان ما در کوتاه‌ترین فرصت، بتوانند ارتباطی با آن برقرار کنند.

پژوهشنامه: آقای اقلیدی، به دو جور رویکرد افراطی اشاره داشتند و گفتند که نباید دچار افراط و تفریط شویم. باید برخورد دیگری بکنیم. فکر می‌کنیم این برخورد را بیشتر سوال ماست که به وجود می‌آورد. باید ببینیم با چه سوال‌هایی

اقلیدی: یکی هم برخورداری است که قبل از انقلاب شروع شد و یک دفعه، کسی به گمان خودش حلاج را تطهیر می‌کرد. او را سیاسی از نوع چریکی! آن معرفی می‌کرد و یا شخصی، حافظ را یک آدم لابلالی و حتی عرق‌خور و الوات جلوه می‌داد.

می‌توان سراغ این آثار رفت؟ کارهایی که الان می‌شود و باز آفرینی‌ها و باز نویسی‌هایی که صورت می‌گیرد و یا گزیده‌هایی که درمی‌آید، حاوی پرسش خاصی از این متون است. برعکس نظر آقای رجبزاده، به نظر می‌آید آن چیزی که نادیده گرفته می‌شود، ارزش‌های ادبی این متون است. اغلب برخوردارهایی که با این متون می‌شود، اصلاً ارتباطی به جنبه زیبایی‌شناسی این متون ندارد. به ارزش‌های ادبی این متون ارتباطی ندارد. چون بازار دارد و بازارش هم بازار کاذبی است؛ یعنی بازار آموزش و پرورش است. این یک بازار سالم و طبیعی نیست. الان این وجه آثار نادیده گرفته می‌شود. ما چه کار می‌توانیم بکنیم که این وجه حفظ شود؟ حافظ اگر امروز قابل ارائه است، به سبب وجه ادبی و ارزش‌های ادبی‌اش است. حافظ توانسته معارف زمان خودش و مفاهیم و معانی رایج در آن دوره را خیلی بهتر و زیباتر از بسیاری دیگر از معاصرانش طرح کند و به خاطر این زیبایی است که مانده و نه به سبب مفاهیمی که مطرح کرده. پس ضرورت حفظ و ارائه این جنبه از کار او مهم‌تر است تا مثلاً وجه آموزشی آن. چه کار می‌شود کرد که این بخش هم حفظ شود یا به این بخش پرداخته شود؟ اصلاً ضرورتی می‌بینیم که دنبال ارزش‌های ادبی شعر حافظ باشیم، وقتی که الان زمانه دیگری است و شعر دیگری می‌خواهد و ادبیات دیگری داریم؟

رجب‌زاده: من صحبت شما را از یک منظر، صدرصد تأیید می‌کنم و آن هم این است که شما دارید درباره وضع موجود صحبت می‌کنید. آن چه من اول صحبت‌گفتم، اشاره به این بود که ضرورت

پرداختن به این متون چیست. همیشه ضرورت‌ها یا چیزی که جاری است، یکی نیست. صحبت در حوزه ضرورت‌ها این بود که برای این که تصویر درستی از گذشته‌مان داشته باشیم، از رویکرد به متون کهن ناگزیریم. حال که این طور است، مجبوریم تمام وجوه این متون را در نظر بگیریم که مفاهیم و ساخت ادبی و فرم، ظرافت‌های هنری، زبان، ویژگی‌های ادبی، و تمام این‌ها را در برمی‌گیرد. اما بیشتر آثاری که امروز به عنوان گزیده‌ها، باز نویسی‌ها و باز آفرینی‌های ادبیات کهن در اختیار نسل جوان ما قرار می‌گیرد، این خصوصیت را ندارند. اغلب‌شان فقط یک سری مفاهیم را منتقل می‌کنند و این کار را در بسیاری موارد، با تخریب تمام ظرائف و ویژگی‌های هنری کار انجام می‌دهند. فرض کنید داستان‌های شاهنامه را فقط تعریف کنیم؛ مثلاً ماجرای رستم و سهراب را که چه طور شد رستم پسر خودش را کشت. آیا آن چه در شاهنامه عرضه شده، فقط این سیر داستانی و ماجرابی است که اتفاق افتاده یا زبان ویژه فردوسی، زیبایی‌های شعری فردوسی، و خود نگاه فردوسی هم پشت سر این کار بوده؟ همه این‌ها در روایت صرف ماجرای رستم و سهراب از دست می‌رود. اکثر کارهایی که امروزه عرضه می‌شود، از این قسم است. من اعتقاد دارم گزیده‌ها هم از این عیب مبرا نیستند. قرار است که صد صفحه گزیده از دیوان حافظ در بیاوریم. همین طوری دیوان را باز می‌کنیم و از دیوان حافظ صد تا غزل درمی‌آوریم. لزومی هم ندارد که اشراف داشته باشیم. البته، کسی که به این متن اشراف داشته باشد و معیار و اصولی را در نظر بگیرد، بدون

شریعتی: این که ما بیاییم کل سنت ادبی مان را به اعتبار این که کهنه است، کنار بگذاریم، ما را دچار مشکلاتی دیگر می‌کند.

انگیزه آموزشی فراهم می‌آید، مبتنی بر میانی هنری نیست و صرفاً به لحاظ محتوایی است. وجه دوم هم که باز آقای اقلیدی، به آن اشاره کردند، وجه اقتصادی است؛ یعنی چیزهایی را که بازار بیشتری دارد، راحت‌تر می‌شود فراهم کرد و راحت به فروش می‌رسد. این دو عامل خیلی مؤثرند. کار خلاق، زمان می‌برد. اگر شما به عنوان یک ناشر - حتی در بخش دولتی - به یک نویسنده بگویید که برو کار خلاق بکن، ممکن است برای فراهم آمدن شرایط مناسب، مدت‌ها زمان نیاز داشته باشد. به هر حال، کار خلاق نیازمند صید کردن لحظه‌هاست و همیشه کنار دست آدم نیست که به تورش بیندازیم. طبیعتاً به بار نشستن آن، مستلزم صرف زمان بیشتر و کار و سرمایه بیشتر است. حال، این را در نظر بگیرید که ما امکانی داریم به اسم متون کهن که دم دست‌مان است و با صرف زمان محدودی می‌شود از دل آن چیزی ساخت. مثلاً می‌گویند شما بفرمایید چند داستان از شاهنامه را انتخاب کنید و با زبانی که بچه دبیرستانی امروز می‌فهمد، آن‌ها را بازنویسی کنید.

اقلیدی: البته، همان تصور بسیار غلطی که ما از کودک داریم؛ به عنوان یک عقب‌مانده ذهنی که از ما بزرگسالان عقب‌تر است و باید هدایتش کنیم...

رجب‌زاده: البته، این جور و جفا فقط به متون کهن نمی‌شود. اشاره شد که خریدار متون کهنی که از آن‌ها گزیده و بازنویسی و بازآفرینی می‌شود، عموماً بازار معمول کتاب نیست و آموزش و پرورش است و فروش این‌ها تضمین شده است. فراموش نکنیم کنار این‌ها چیزهایی هم به اسم ادبیات کودک داریم که روی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها فروشش تضمین شده است.

اقلیدی: یعنی کار هر چه سبک‌تر باشد، مصرفش

شک، طور دیگری انتخاب می‌کند. حال از یک منظر دیگر هم می‌شود نگاه کرد. می‌توانیم جست و جو کنیم و ببینیم که چرا چنین شده؟ در این مورد، دو عامل اصلی وجود دارد که آقای اقلیدی، به آن‌ها اشاره کردند. یکی نگاه سیاسی است که خیلی وقت‌ها می‌طلبند ما یک سری مفاهیم را که توصیه و ترویج می‌شوند، دنبال کنیم.

پژوهشنامه: این مشکل در ادبیات کودک، شدیدتر است.

رجب‌زاده: دقیقاً. نگرش آموزشی هم که در مورد این گروه عمل می‌کند، مزید بر علت است. فکر می‌کنند که ما باید فقط یک سری مفاهیم را به این‌ها آموزش بدهیم. از آن جا که کودکان و نوجوانان موضوع آموزش و پرورش ما هستند، انگار آن‌ها موجودات مستقلی نیستند و نمی‌توان برای آن‌ها اثر هنری ویژه خلق کرد. دید حاکم این است که آن‌ها فقط به مواد آموزشی نیاز دارند. بنابراین، ما برای این‌ها مواد آموزشی فراهم می‌کنیم. تازه باید ببینیم که این مواد چه طور فراهم می‌شود؟ وقتی پشتش نگاه سیاسی باشد، نیازمند این است که مفاهیمی انتخاب شود که با چارچوب‌های سیاسی مقبول، هماهنگی داشته باشد. طبیعتاً برخی از مفاهیم کنار می‌رود و برخی دیگر مطرح می‌شود. خواه ناخواه در چنین نگرشی، هیچ وقت از رباعیات خیام، چیزی برای این‌ها انتخاب نمی‌کنند. با این نگرش، رباعیات خیام مطرح است و اگر هم می‌آیند سراغ حافظ، «هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی» را انتخاب می‌کنند که اگر شما بخواهید به لحاظ هنری به حافظ نزدیک شوید، هیچ وقت آن را در وهله اول انتخاب نمی‌کنید. اغلب آثاری که از سعدی و حافظ برای کتاب درسی و کتاب‌های حاشیه کتاب‌های درسی گزینش می‌شود که باز با

آسان‌تر است. مثل پفک نمکی، مثل خیلی مواد غیر بهداشتی که مرتب در تلویزیون تبلیغ می‌شود و در تمام مغازها هم فروخته می‌شود.

رجب‌زاده: ما به دلایلی، ممکن است حساسیت‌مان در مورد متون کهن بیشتر باشد و بگوییم متون کهن، دستمایه تجارت و کار بازاری و پول درآوردن یک عده شده است. اما از سوی دیگر، نمی‌گوییم ادبیات داستانی و شعر کودک هم دستمایه تجارت عده دیگری شده است.

شریعی: من هم چنین دغدغه‌هایی داشتم و به همین دلایل، سال‌ها صرف شاهنامه‌ک کردم که زبان فردوسی و جنبه‌های داستانی آن حفظ شود. آن چه مربوط به هنر و زیبایی شناختی است، صورت خیال و نظایر آن حفظ شود.

رجب‌زاده: ببینید، کار متفاوت، قابل نقد و بررسی و بحث است. ممکن است مجموعه‌ای که شما فراهم آورده‌اید، در زمان وسیع‌تری مورد بررسی قرار گیرد و کسی بیاید نکته‌هایی را که در کار دیده، طرح کند. آن چه من می‌توانم در مورد کار شما بگویم، این است که شما سعی کرده‌اید در عین وفاداری به شاهنامه، کار دیگری نکنید، کار متفاوتی که تا امروز نشده است. بحث عمده‌ای که اینجا در مورد باز نویسی‌ها و باز آفرینی‌ها مطرح است، به حوزه‌های کلیشه‌ای برمی‌گردند که زیاد روی آن‌ها کار شده. انتقادات ما طبیعتاً متوجه کارهای نو نیست. وقتی کسی بخواهد کار تازه‌ای بکند، حتی احتمال این هست که به خطا رفته باشد. ولی خود نزدیک شدن به کار نو، به انگیزه ارائه کاری متفاوت، این قدر ارج مند هست که این مجال را برای ما بگذارد که کار را با نگرش دقیقی بررسی کنیم. از طرف دیگر، کارهایی که عموماً با عنوان کار بازاری از آن‌ها یاد می‌کنیم، یک الگوی ثابت دارند و از آن استفاده می‌کنند. آن‌جا دیگر اصلاً لزوم نقد و بررسی تک‌تک این موارد نیست. اگر هفتاد تایی دیگر هم بنویسند، چیزی در آن حوزه

عوض نمی‌شود و همان حالت را دارد. من می‌خواهم فقط یکی دو نکته دیگر به صحبت‌های دوستان اضافه کنم. صحبت من به یکی دیگر از خاستگاه‌های نزدیک شدن به متون کهن مربوط می‌شود که البته، در حوزه مخاطب کودک و نوجوان کمتر مصداق دارد. وقتی این متون را برای مخاطب عام فراهم می‌کنند، گاهی غلظت این انگیزه بیشتر می‌شود. در زمان‌ها و وضعیت‌های اجتماعی متفاوت، این انگیزه شدت و ضعف می‌یابد. به نظر من، یکی از انگیزه‌های نزدیک شدن به متون کهن، غیر از جنبه‌های اقتصادی و ابعاد سیاسی، در پاره‌ای موارد مسئله سانسور بوده است. خیلی از حرف‌هایی که نویسندگان و متفکران و اهل قلم ما برای مطرح کردن داشته‌اند، حرف‌هایی حساسیت برانگیز بوده، ولی این حرف وقتی از زبان یک آدم پذیرفته شده فرهیخته کهن که پشخوانه اختیار سائیان سال را با خودش یدک می‌کشد، مطرح می‌شود، حساسیت برانگیزی‌اش کم می‌شود خیلی از حرف‌هایی را که ما در حوزه‌های معمول نمی‌توانیم بزنیم، گاهی جرأت می‌کنیم و با انتخاب خودمان از آثار کهن، مطرح می‌کنیم و حساسیت برانگیزی‌اش به حداقل می‌رسد.

اقلیدی: البته، این هم آفت خاص خودش را دارد. چرا که زمانه تفاوت کرده و هیچ حرفی عین حرف یک نفر دیگر نیست. مثلاً ما در سیاست‌نامه، در جمهوریت افلاطون، چیزی به نام جمهوری می‌بینیم که با مفهوم جمهوری در امروز فرق می‌کند. دقیقاً همین طور است. این آفت... منتهی ما چون همیشه با ترس از حکومت‌های مستبد، خودکامه و تمامیت‌خواه زندگی کرده‌ایم، چاره‌ای نداشته‌ایم جز این که بیاییم بگوییم که آقا! این را حافظ گفته، به خدا من نگفتم، فردوسی گفته! الان هم می‌بینیم که آقای رئیس‌جمهور، مرتب شعر حافظ می‌خواند. برای این که بگوید این را حافظ گفته نه من.

اقلیدی: ببخشید، به کار بردن مفهوم بازآفرینی برای منطق الطیر، بدون تعارف، غریب و مهجور است. برای این که آن زمان، اصلاً زمان بازآفرینی نبوده.

فقط بار تربیتی و آموزشی دارد. البته، بعضی آثار کهن را می‌شود بدون بازنویسی چاپ کرد. مثلاً موش و گربه عبید زاکانی، هیچ نکته سخیفی ندارد و اصلاً به طور ساده، بدون یک کلمه کم و زیاد، قابل چاپ است و بچه‌ها هم می‌فهمند. یادم می‌آید در کودکی خودم، تمام فامیل‌های پیر من، می‌گفتند که قصه‌خوانی را با موش و گربه عبید زاکانی، نان و حلوی شیخ بهایی و این جور کتاب‌ها شروع کرده‌اند. چون خیلی ساده بود. حالا چرا بعضی‌ها موش و گربه عبید زاکانی را بدآموزی می‌دانند، درک نمی‌کنم. البته بسیاری از قصه‌های عبید، قابل بازسازی است. من موش و گربه‌ای دیدم که فکر می‌کنم انتشاراتی به نام کوشش چاپ کرده بود. سوال من این است که چرا موش و گربه در نمی‌آید؟ موش و گربه چرا این همه سال محبوس مانده؟

پژوهشنامه: اتفاقاً آقای رحماندوست هم موش و گربه را بازنویسی کرده...

اقلیدی: مسئله، شده است. از کارهای آقای رحماندوست، «بچه‌ها و پیامبرش» کار خوبی است. خیلی جالب است و با این که فوق‌العاده دینی است، محمد را به عنوان یک انسان، آدمی که زنده بوده، به بچه‌ها شناسانده است. در حقیقت، هر کسی بچه‌ها و پیامبر رحماندوست را بخواند، لذت می‌برد و من فقط از این اثر رحماندوست دفاع می‌کنم. آدم نگاه می‌کند و با خودش می‌گوید: به! چه چهره قشنگی! چه چهره درخشانی از یک مرد بزرگ، از پیامبری که با بچه‌ها بازی می‌کند و نمازش دیر می‌شود. می‌خواهم به شما بگویم که این مسئله شدن کلی است. متأسفانه، نباید این طور تصور شود که ما رویه‌روی بچه‌ها ایستاده‌ایم و آن‌ها هم جلوی ما ایستاده‌اند. سوء تفاهمی از ابتدا بوده و آن، این که

رجب‌زاده: و باز از جمله آفته‌های جانبی این کار آن است که ما نخلرگاه امروزی خودمان را به گذشته وصل می‌کنیم و گاهی این خودش گمراه کردن نسلی است که می‌خواهد متون کهن را بشناسد. چون ما برداشت امروزی خودمان را از مفاهیم روز منتقل می‌کنیم و این هم به شناخت دقیق متون آسیب می‌رساند. البته، این را تکرار کنم که این مشکل، در حوزه کودک و نوجوان به حداقل می‌رسد؛ چون کودکان و نوجوانان، معمولاً مخاطب این جور حرف‌ها نیستند.

پژوهشنامه: در ادبیات کودک و نوجوان، معمولاً از زبان حیوانات حرف زده می‌شود.

اقلیدی: در این مورد، باید این را بگویم که مسئله می‌شود. آقای رحماندوست، کتابی دارند به نام «گاو حسن چه جوهره» در این اثر، مابر حسن می‌خواهد گاوش را بفروشد؛ چون پول ندارد برای پسرش زن بگیرد. خب، این یک نوع مسئله شدن افسانه است. از آن طرف، نمایشی هست به نام «خاله سوسکه». در خاله سوسکه، دیدگاه‌های فمینیستی را آورده. منتهی ما از ابتدا می‌بینیم که این خاله سوسکه، غیر از آن خاله سوسکه است. البته، من این کار را دوست ندارم. به نویسنده هم گفتم. ایشان مقدمه هزار و یک شب را با خاله سوسکه شروع کردند و خاله سوسکه را به عنوان زنی که نماینده فمینیسم است و در برابر ستم می‌ایستد، طرح کردند.

پژوهشنامه: البته خاله سوسکه، اصل کتک خوردن را پذیرفته و مشکلش در نوع آن است.

اقلیدی: می‌خواهم بگویم که این مسئله شدن، همان‌طور که اشاره شد، صورت‌های گوناگون دارد. مثلاً می‌آیند از دیوان حافظ، شعری را می‌گیرند که

کنار خواهند گذاشت. در حالی که این متون هم از متون کهن ماست و وجوهی دارد که در جای خودش، هم به لحاظ آموزش زبان فارسی و هم به لحاظ آموزه‌های هنری و ابعاد گوناگونی که این‌ها می‌توانند داشته باشند، از دست می‌رود. طبیعی است که وقتی از حوزه آموزش و پرورش خارج می‌شویم، ناشران خصوصی باید این خلأ را پر کنند. ناشران خصوصی هم به دلیل درگیری با اقتصاد و بازار و نیز به سبب این که دیدگاه بعضی از آن‌ها هم شبیه همان دیدگاه مسلط است، کاری نمی‌کنند. این طور می‌شود که بعضی از متون کلاسیک ما همچنان مهجور می‌ماند و هیچ کس به آن‌ها نگاهی نمی‌اندازد. تازه اگر هم به شکل آکادمیک و در مجموعه‌ای چاپ شود، به دلیل این که حلقه‌های ارتباطی وجود ندارد که نسل جوان را به سمت آن‌ها هدایت کند، از دید آن‌ها دور می‌ماند. همان‌طور که آقای شریعتی گفتند، گاهی حتی بزرگسال‌ها آن‌ها را نمی‌خوانند، چه رسد به این که بگوییم نوجوانان مان سراغ این‌ها بروند. به هر حال، اگر قرار است کاری صورت گیرد، یکی از کارها این است که همین متن‌هایی که در تمام دوره‌ها به نوعی کنار گذاشته شده، طرح شود. باید برای این آثار فکری کرد.

پژوهشنامه: از حضور دوستان گرامی در این میزگرد سپاسگزاریم.

ظاهراً کودکان و نوجوانان را باید کنترل کرد. این برای انقلابی که جهان را یک روزگاری می‌خواست بیاورد زیر چترش، بسیار نگران‌کننده است. چنین دیدگاهی معتقد است که ادبیات ایران باید محزون باشد. آقای علی معلم، اول انقلاب، چنین بحثی را مطرح کرد که شعر را باید مظلوم و معصوم و مطرود و همین جور بر وزن مفعول تقسیم کرد و معتقد بود ما دو جور شعر داریم: شعر مظلوم که این شعر مظلوم هم باید فقط راجع به مرثی اهل بیت باشد و بقیه شعرها هم هیچی و حافظ هم به درد از ما بهتران می‌خورد، نه مردم عادی؛ چون برای بچه‌ها یادآوری دارد و غیره و غیره....

رجب‌زاده: برمی‌گردم به صحبت آقای اقلیدی که گفتند شناسایی و عرضه متون کهن ما طبیعتاً و در وهله اول، باید از خود آموزش و پرورش شروع شود. من هم با این قضیه موافقم....

اقلیدی: متولی زبان فارسی این‌ها هستند.

رجب‌زاده: با توجه به این که در آموزش و پرورش ما نوعی تکرش تعلیمی حاکم است، خواه ناخواه پاره‌ای از متون، از حوزه انتخاب آن‌ها کنار خواهد رفت؛ چون با دیدگاه‌های تعلیمی آن‌ها جور در نمی‌آید.

اقلیدی: ببخشید، من معتقدم دیدگاه ضد تعلیمی دارند.

رجب‌زاده: یا این دیدگاه، مسلماً بعضی از متون را